

مروری بر دفتر «آخر شاهنامه» مهدی اخوان ثالث به بهانه سالمرگ شاعر

معرفی نامه نسل مضطرب

ارمغان بهداروند

شاعر

مهدی اخوان ثالث -م. امید- آخر شاهنامه را که دربرگیرنده ۳۴ شعر از او بود در سال ۱۳۳۸ در تهران منتشر کرد. در این سال ها هم چنان نبرد سنت‌گرایان متعصب و نوپردازان از جمله مصیبت‌های شعر و ادب بود که با انتشار این دفتر در حقیقت، توانمندی شعر نیمایی به نمایش گذاشته شد و بسیاری از شاعران آن روزگار نتوانستند این مهم را پنهان کنند، اگرچه این دفتر پس از انتشار با سکوت میهمی نادیده انگاشته شد و در چرخه بررسی و واکاوی منتقدان و رسانه‌های ادبی قرار نگرفت.

به تعبیر فروغ فرخ‌زاد: «آخر شاهنامه نام سومین مجموعه شعری است که مهدی اخوان ثالث (م.امید) منتشر کرده است. تولد این نوزاد آن چنان آرام و بی صدا بوده که توجه منتقدین محترم هنری را که مطابق معمول سرگرم دسته‌بندی و نان قرض دادن به یکدیگر بودند، حتی به اندازه یک سطر هم جلب نکرد و تقریباً، جز یکی دو مورد، هیچ یک از مجلات ماهانه و غیرماهانه ادبی که در تمام سال گوش خوابانده‌اند تا ببینند در دیار فرنگ چه می گذرد و مثلاً امروز روز تولد یا مرگ کدام نویسنده درجه اول یا درجه سوم است که با عجله آگهی تسلیت و تیریک را از مجله‌های خارجی ترجمه کنند و به‌عنوان اخبار ناب هنری در اختیار مردم هنردوست تهران بگذارند، کوچکترین عکس‌العملی از خود نشان ندادند. گو اینکه توجه و عکس‌العمل‌های آنها، با ماهیت‌های شناخته شده‌شان، نمی‌تواند افتخاری برای کسی باشد.» ۱ و به تعبیر شمس لنگرودی: «در روزگاری که تمام نوپردازان در مقابله با کهنه‌گرایان برای هر خردک تحولی در شعر نو کف می‌زدند و علمش می‌کردند هیچ قابل درک نیست که چرا و چگونه در برابر زبانی این چنین پرقدرت، آن گونه به تلخی سکوت کرده‌اند که البته یک علتش سلطه ذوق سکسی‌سیاسی بر شعر نو بوده است.» ۲

اخوان در آخر شاهنامه روایتگر نسلی است که با آنها زیسته و مصایب روزگار آنها را چشیده است و شاید از همین رو است که اخوان پس از سال ۱۳۳۲ چهاره‌ای نامید و مایوس را از خود به تماشا می‌گذارد تا صادقانه، راوی تاریخی باشد که که پر از روزهای نگرانی و دلواپسی است و بیانگر این ذهنیت است که آنها که باید می‌ماندند و جلوه‌گر آزادی و عدالت باشند گم شدند و آنها که جز زدالت و فرومایگی هنری دیگر نداشتند باقی ماندند و مایه پریشانی و ویشیمانی ملک و مملکت گردیدند.

«در واقع آخر شاهنامه، معرفی‌نامه نسل مضطرب و سرگردانی است که پس از دوره موقت آزادی، طعم تلخ شکست را چشیده‌اند. اخوان در آخرین لحظه در نهایت خشم و اعتراض و نومیدی به نادر یا اسکندر پناه می‌برد.» ۳ به قول فروغ فرخ‌زاد، آخر شاهنامه قوی‌ترین مجموعه شعر نو منتشر شده تا آن زمان بود. شعرهایی که هر چند در ساحت زبان و ساختار زبانشناسی در یک رده همسان قرار نمی‌گیرند، اما از مهم‌ترین نشانه‌های شاعرانگی اخوان محسوب می‌گردند. اخوان در این دفتر با زبانی تمثیلی‌تغزلی، روایتگر روزگار خویش است و روایتی که عمدتاً رویکردی اجتماعی سیاسی دارد، رویکردی که شعر را فراتر از خواست حزبی و تقاضاهای سیاسی می‌خواهد. در این ارتباط اخوان، حتی با رجوع به گذشته افتخارآمیز و اساطیری ایران، می‌خواهد از رخوت و حقارت مشمژکننده‌ای که مردمان عصر او را فرا گرفته است، شورش نماید و از همین رو است که روح ایرانی‌گری اخوان در این مجموعه و پیوند آن با زبان سبک خراسانی نوعی شعر مفاخره‌آمیز را برای او به ارمغان می‌آورد. در این مجموعه بی‌شک بهترین شعر اخوان که نام دفتر نیز از آن نشأت گرفته است، شعر آخر شاهنامه است که اخوان آن را به شفیعی‌دکنکی تقدیم کرده است. شعری که حسرت شاعر را از روزگار خویش و اوضاع پیرامونی اش برملا می‌سازد. این شعر هم چنان که گفته شد با برخورداری از عناصر اساطیری ایرانی و نیز استفاده از زبان خراسانی، مخاطب خود را به بیداری فرا می‌خواند. توجه به این نوع نگرش اخوان و نیز دغدغه اصیل او که ناشی از اشراف بر تاریخ و فرهنگ ایران است و حسرتی که از وضع نابسامان مملکت بر او چیره گشته است، انتخاب این نام را که هم امید و هم ناامیدی در آن موج می‌زند توجیه می‌کند و دیگر آنکه انتخاب نام بهترین شعر این مجموعه بر قامت این دفتر، انتخاب معقولانه‌ای است که اخوان آن را انجام داده است. این عنوان یادآور این ضرب‌المثل فارسی است که می‌گوید شاهنامه آخرش خوش است ولی این ضرب‌المثل و استفاده از آن نکته‌ای کنایه‌آمیز دارد مبنی بر اینکه آخر شاهنامه خوش نیست. «آخر شاهنامه نامی کنایه‌آمیز است. کنایه‌ای بر آنچه گذشت، بر حماسه‌ای که به آخر رسید. آشنایی که در باد لرزید. رهروی که جای قدم‌هایش را براف‌ها پوشاندند. ساعتی که قلب شهری بود و ناگهان از تپیدن ایستاد و مردی که بر جنازه آرزوهایش تنها ماند.» ۴

۱- فرخ‌زاد، فروغ: **مجموعه شعرها و نوشته‌ها و گفت‌وگوها، به کوشش عبدالرضا جعفری، صص ۳۷۸-۳۸۴**
۲- شمس لنگرودی، محمد، **تاریخ تحلیلی شهرنو، نشر مرکز، دوم، سال ۱۳۸۴، ص ۵۱۰**
۳- محمدی آملی، محمد رضا، **آواز چگور، نشر ثالث، سال ۱۳۷۷، ص ۱۳۲**
۴- فرخ‌زاد، فروغ، **همان، ص ۳۸۵**

در معرفی ۲ دفتر شعر

چالش‌های انسان معاصر

بررسی مجموعه شعر زمان دیداری / بهرام کیانی / نشر اتفاق / ۱۳۹۹



سریا داوودی‌حموله منتقد

ایستاده‌ام در میان خیابان.

ایستاده‌ام در درون باد.

روزی سه‌تیر، شلیک شد از سه‌تفنگ؛

مشقی بود، اما، تیر یکی.

ایستاده‌ام در میان رنگ

ایستاده‌ام در درون بوم

جدال‌شان شد روزی سه فیلسوف، بر سر هستی؛

حرف‌های یکی‌اما، شاعرانه بود.

ایستاده‌ام در میان شب.

ایستاده‌ام در درون شیطان.

روزی، امکان سه پنجره احمق ازواج کردند

بایه تخته‌نر؛

سورخ بود، اما، یکی از تخته‌ها.



مجموعه شعر «زمان دیداری» بهرام کیانی معیارهای تازه‌ای دارد. در محوریت روایت‌های متفاوت، اشاره‌های مختلف اجتماعی، تاریخی و فرهنگی دارد. شعرهای این شاعر نوآور تجربه نوینی در ساختار امروز شعر است. بواسطه تصاویر عینی ذهنیت را می‌سازد و تصاویر ذهنی را به عینیت در می‌آورد. این عینیت‌گرایی با مفاهیم ظریفی همراه است.

هربند این شعر در حالی که هم بسته هم هستند، می‌توانند مستقل از هم باشند. شعر دارای سه‌بند است که هر کدام چهار سطر دارد، به موضوع خاصی دلالت می‌کند. آغاز شعر با فعل «ایستاده‌ام» است و آغاز هربندی با فعل ایستاده‌ام است. راوی ایستاده میان (خیابان، رنگ، شب) و درون (باد، بوم، شیطان) و لفظ «یکی» را برای

بالا رفتن از جنون جاذبه

نگاهی به مجموعه شعر «آتش‌تر از زن» کوثر شیخ نجدی / فصل پنجم/ ۱۳۹۸

از چشم‌هایم عکس بگیر

واسب زخمی را زیر تخت پنهان مکن

خون، همیشه از خارطه قوی‌تر است

و حتی از جنون جاذبه

که این‌گونه از همه چیز بالا رفته است

نفس‌نکش اسب زخمی را

در آغوش نگیر

خیره نشوبه آوازی که آرام

سینه‌اش را سپید کرده است

این زخم‌ها

برای شناکردنت زیادی عمیق‌اند

اسب زخمی را بکش

تکه‌اش کن

و یال‌هایش را به باد برگردان

بگذار دوباره درخت‌ها

ریشه‌هایشان را بالا بکشند و

بدوند دشت‌ها را

بگذار دنیا

از آن سوی خودش دست تکان دهد برای

غروب

اسب زخمی را بکش

فقط از چشم‌هایش عکس بگیر.

کوثر شیخ نجدی در این شعر ظرایف بسیاری را به کار برده است. با لحن غنایی، توانسته تعاملی بین دنیای متن و مخاطب ایجاد کند. با تلفیق فضای عینیت و ذهنیت جذابت‌های تصویری ایجاد کرده است. بواسطه «من» فاعلی از همه دلنگی‌های زنانه می‌گوید. در محوریت احساس و عاطفه گام برمی‌دارد و شعر را اجرا می‌کند. با بهره‌گیری از افعال معکوس (بگیر، نگیر، مکن، بکن، نکش، بکش) در سطح مختلف روایی تقابل و تعارض‌ها را نشانه گرفته است.

در جهت نگاه زنانه با بی‌پروایی در زنانه‌نویسی سعی کرده از همه پارادوکس‌های تقابلی و تعارضی استفاده کند. با عدول از ساده‌نویسی، پایان‌بندی زیبایی را رقم زده است. با سطرهای همگن (از چشم‌هایم عکس بگیر) و سطر غیر همگن (این زخم‌ها/ برای شناکردنت زیادی



متفاوت بودن برگزیده است و با چالش با «تفنگ، فیلسوف، پنجره» به سمت جدالی اجتماعی می‌رود. شاعر در این وضعیت زندگی را محل چالش می‌بیند، در بند اول تفنگ، در بند دوم فیلسوف و در بند سوم پنجره (استعاره از ارتباط) را چالش‌زا می‌بیند. اگر چه گاهی استثناهایی هم بواسطه «یکی» می‌بیند. (یکی از تیرها مشقی است، حرف‌های یکی از فلاسفه شاعرانه است، اما بین آن سه پنجره که به وسیله تخته به هم چفت و بست شده‌اند، یکی سورخ است.) در جدال بین پنجره‌ها و تخته‌ها، قاف «یکی» از آنها مانع باز شدن پنجره شده است که در این امکان به معناه‌ی دور و نزدیک اشاره می‌کند. شاعر از تکنیک‌های زبانی بهره می‌برد. با موتیف‌های عینی و ذهنی مضمون‌سازی می‌کند. چالش‌های انسان معاصر را به تصویر می‌کشد، بواسطه چالش با تفنگ، فیلسوف و ارتباط که منجر به جدال می‌شود، هر تکه خود را هر لحظه درون / میان چیزی می‌بیند.

فعل «ایستاده‌ام» در هر بند دو دفعه (در کل شعر شش دفعه) تکرار شده است. کیانی معیارهای تازه‌ای دارد. در محوریت روایت‌های متفاوت، اشاره‌های مختلف اجتماعی، تاریخی و فرهنگی دارد. شعرهای این شاعر نوآور تجربه نوینی در ساختار امروز شعر است. بواسطه تصاویر عینی ذهنیت را می‌سازد و تصاویر ذهنی را به عینیت در می‌آورد. این عینیت‌گرایی با مفاهیم ظریفی همراه است.

هربند این شعر در حالی که هم بسته هم هستند، می‌توانند مستقل از هم باشند. شعر دارای سه‌بند است که هر کدام چهار سطر دارد، به موضوع خاصی دلالت می‌کند. آغاز شعر با فعل «ایستاده‌ام» است و آغاز هربندی با فعل ایستاده‌ام است. راوی ایستاده میان (خیابان، رنگ، شب) و درون (باد، بوم، شیطان) و لفظ «یکی» را برای

مجموعه شعر «زمان دیداری» بهرام کیانی معیارهای تازه‌ای دارد. در محوریت روایت‌های متفاوت، اشاره‌های مختلف اجتماعی، تاریخی و فرهنگی دارد. شعرهای این شاعر نوآور تجربه نوینی در ساختار امروز شعر است. بواسطه تصاویر عینی ذهنیت را می‌سازد و تصاویر ذهنی را به عینیت در می‌آورد. این عینیت‌گرایی با مفاهیم ظریفی همراه است.

هربند این شعر در حالی که هم بسته هم هستند، می‌توانند مستقل از هم باشند. شعر دارای سه‌بند است که هر کدام چهار سطر دارد، به موضوع خاصی دلالت می‌کند. آغاز شعر با فعل «ایستاده‌ام» است و آغاز هربندی با فعل ایستاده‌ام است. راوی ایستاده میان (خیابان، رنگ، شب) و درون (باد، بوم، شیطان) و لفظ «یکی» را برای

مجموعه شعر «زمان دیداری» بهرام کیانی معیارهای تازه‌ای دارد. در محوریت روایت‌های متفاوت، اشاره‌های مختلف اجتماعی، تاریخی و فرهنگی دارد. شعرهای این شاعر نوآور تجربه نوینی در ساختار امروز شعر است. بواسطه تصاویر عینی ذهنیت را می‌سازد و تصاویر ذهنی را به عینیت در می‌آورد. این عینیت‌گرایی با مفاهیم ظریفی همراه است.

عمیق‌اند) یا ادغام سطرهای سخت و آسان (بگذار دوباره درخت‌ها/ ریشه‌هایشان را بالا بکشند و/ بدوند دشت‌ها را/ بگذار دنیا/ از آن سوی خودش دست تکان دهد برای غروب)، شعر را مثل یک اسب تیزپا به حرکت واداشته است.

ضمایر روایی بی‌واسطه عوض می‌شوند. فاعل این روایتگر ضمایر «من. تو»، وضعیت زن را توصیف می‌کند. این جان‌مایه ظریف عاشقانه بواسطه «اسب» شکل گرفته است. در شعر با حرف اضافه «از» آغاز می‌شود. اینجا اسب یک کاراکتر است. البته برای مخاطب سؤال پیش می‌آید که زن، اسب است، یا اسب زن است؟

تقابل‌ها هم پیوند پارادوکس‌های متناقض هستند: (خون/ همیشه از خارطه قوی‌تر است)، آن چنان که تضاد و دوگانگی (از جنون جاذبه/ که این گونه از همه چیز بالا رفته است)، مضاعف بر این، چند تصویر در این سطر هست، جنون از جاذبه بالا رفته است، یا جاذبه بواسطه جنون بالا رفته است؟ تشخیص بخشی به درختی که ریشه‌هایش را بالا می‌کشد، از جذابت‌های کلامی محسوب می‌شود. در هر دو حالت درخت و زن به هم پیوند می‌خورند. درخت می‌کشد. زن و درخت بن مایه حیات‌اند، جان مایه زایش‌اند، حیات اجتماعی بشر به وسیله زن ادامه می‌یابد و حیات بیولوژیک هم به وسیله درخت (طبیعت) ادامه دارد. در این جهت استعاره چیزی افزودنی به زبان شعر است. اسب استعاره از زن است، یا زن استعاره از اسب است؟... این سؤال تا آنجا پیش می‌رود که اسب یک کاراکتر فعال است. ارتباط زیبایی بین تصویر اول اسب را بکش/ و تصویر دوم اسب را نکش... برقرار شده است.

فعال که حالت امری دارند، از عینیتی توصیفی بر خوردار هستند. از لحاظ ساختاری کلمات بار معنایی دارند. مراعات نظیر هم در جوهر هم قرار گرفته‌اند تا کلام معنادار شود.

شیخ نجدی در این شعر روزگار دشوار زن بودن را توصیف کرده است. روایتگر دنیای بیرون (وضعیت طبیعت) و دنیای درون (وضعیت درونی زن) است. با شبیه کردن (اسب و زن) که چندین شباهت ساختاری با هم دارند، صحنه‌های هراس‌آور را بازسازی می‌کند. صفت نجیب بودن از آن اسب و زن است.

در اینجا تأکید بیشتر روی یک عضو یعنی «چشم» است، به طوری که سطر «از چشم‌هایش عکس بگیر» را در اول و آخر شعر تکرار شده است و این نشان از عینیت‌هایی دارد که سرشار از ترس و دلهره‌اند.



باب ابتلا
دفتر شعر اسماعیل مهران‌فر
نشر افراز سال ۱۴۰۰

اسماعیل مهران‌فر

راه را به او بخشیدم
و خدوم خاکی‌های رشت شدم
هوار را به او اودام
و راه را
دوباره به دست آوردم
پریده بود من
بی‌اندازه بودم
به وزیدن
امیدوار بودم اما نگران
که چه چیز را با خود
همراه خواهم کرد
پس از این
چندین برگ پهن
و ورق‌هایی از پاره با من‌اند
و باهم در خیابان
خواهیم ورید.

من هم برداشته شدم

سنگ شدم
و هدف
تجزیه در طول راه بود
پیشانی بلوط
و دیواری از بلوک بیست
هر دو مرا بوسیدند
و زیر پایشان خاک
مقام سوم بود

اکنون یکی از آن دوام
و آن که مرا برداشت
چندان گریخت
که سرعت‌اش را نمی‌توان نوشت
و هر دو در بلوار
به قاعده یک درخت
گیر کرده‌ایم.



بر مناظر جان
دفتر شعر بهنود بهادری
نشر مرمان تهران سال ۱۳۹۸

بهنود بهادری

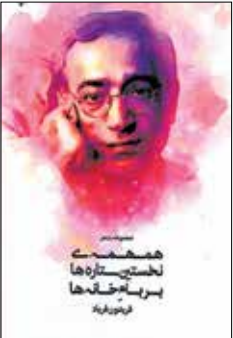
گدازه به زیر خاکستر

و دریا بر خاست
به چرخش نامت در گلو
که ابتدای سیده بود
هم‌زبان بودیم

اما کلاک بیگانه‌مان می‌کرد
نام‌ات چون بدر کامل به آب‌ها
کشیده‌می‌کرد
تاول زیر خاکستری‌ها را
به چشم
تا به سسکه‌ها بیندازد
سوزن‌ها
در تیش‌های قلب
مرگ، بهمین ناغافل‌ی ست
که ذهن داغ را
که قلب ناموزون را
سپید می‌کند و
باد
به دره‌اش پنهان

صحرایی می‌شود

تیغه‌های دل
به نسیمی از چشم‌های گذرا
– هراسانی که می‌گرید
انسان ست که می‌گرید
در بطن عطر
قد کشیده
به چهره افاقی
تیغ به زانو است
تکان چشم‌های حیران بال پرستویی
که می‌گذرد
ترانه تیغه دل‌اما
گلوی تیغه‌اندوه‌اما
صحرایی از آب می‌خوانند.



همه نخستین ستاره‌ها بر بام خانه
دفتر شعر فریدون فریاد
نشر خوزان سال ۱۳۹۹

فریدون فریاد

این درخت چه خوب است
که روزم را رنگین می‌کند
گل‌های کوچکش
روی شاخه‌های بی‌قرارش
آرام می‌لرزند.

من نام این درخت را به شما نخواهم گفت.

اگر لب بگشایم
پروانه‌های بی‌تاب
فرو
خواهند
ریخت.

من پنج درخت برایتان می‌نویسم

– او گفت–
دیگر خود دانید
یا میوه باشید
یا تیر

شعر هم چنان از پنجره سرخ می‌نگرد
برگ‌ها کاش پذیرفته‌اند
سال‌ها
آدم‌ها.

پرستوهای مهاجر
هنوز بر نگشته‌اند.

زن پنجره‌اش را بست و گفت:

من از این جانب حوصله‌ام
باغ را نمی‌بینم
شعر را می‌بندم
و به اتاقم برمی‌گردم

باهمان سطور کهنه استعاره تاریکش
و دست‌های من
که نومیدانه چراغ می‌جویند
با ستاره‌ای دور دست
که بادنباله دراز مشکوکش
در ذهن خسته سق

هنوز می‌کوشد بنویسد: دوست می‌دارم.



اذکار

دفتر شعر صدیقه تارویی

نشر افراز سال ۱۳۹۰

صدیقه تارویی

بگذر ماری بر من پهلوبگیرد

که عمر دراز تنها جان‌کندن است

و مرگ در پیشانی زندگی‌ام جاری

از هر لمس زخم می‌ماند به معاشقه

زخم گیاهی که منم

و خیم

از پای در آمدم، به روی

از همواری زینست، خشک و لایموت

به وقت ویرانی

کلیم از یاد

ریشه‌ها بر دل می‌وزد میانه‌شن و ماسه

هر بار

بر کرانه رهای می‌شوم.

به راه باید شد!

قسم به غروب‌ها

کلاغ‌ها و کلاغ‌ها در هم پیچانند

وقت دمار از روزگار بر آمدن

آدمی با مرگ از روی بیوه‌ده بیرون خواهد آمد.

نفس‌های جویم

– بر ساعتی از عصر–

در جاری خون

دست تو ایستاده

و چشمان غرق‌های به رویا

باز مانده تنها

نگاه من است